

مصائب پسر شاهجهیه



خط انقلاب تا آزادی و بالعکس؛ تاکسی



+ مستقیم؟
- کجا می‌ری؟
+ مستقیم دیگه؟
- بپر بالا، حالا حالا که نشستیم، کجا می‌خواهی بری؟
+ داداش گرفتی ما رو؟ مستقیم دیگه؟ هر جا گفتم هم پیاده‌ام می‌کنی.
- برای کرایه می‌پرسم پسر خوب.
+ مگه فرقی هم می‌کنه؟ تا میدون آزادی میرم، کرایه تا اونجا چقدر هست؟

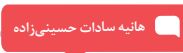
- نه، کل مسیر یکی هست کرایه‌اش. هیچ می‌دونستی اسم قدیم میدون آزادی چی بوده؟
+ هر چی بوده! حالا دیگه الان آزادیه.
- همین میدون آزادی زمان شاه ساخته شد، اینقدر پیشرفته بود که مهندسانی آلمانی انگشت به دهن موندن. خودم شنیدم که میدون بزرگ ایالت باواریا رو از اینجا کپی کردن.
+ ایالت کجا؟ بی خیال جناب، ما رو دست ننداز. جای پدر من هستی!
- ایالت باواریا توی آلمان، بایرن مونیخ برای همون ایالت. هیتلر از میدون آزادی خوشش اومده بود، دستور داد توی آلمان هم یکی بسازن.
+ هیتلر که برای جنگ جهانی دومه! یعنی زمان بابای محمدرضا شاه. احتمالاً روحش دستور ساخت رو داده بود، نه؟
- آها، گفتم بابای محمدرضا شاه، می‌دونستی باباش همین دانشگاه پیام نورها رو ساخت و بعد انقلاب به اسم خودشون زند؟ هیچ می‌دونستی؟ من خودم مدرک شیلاتم رو از واحد گزقلعاش گرفتم.
+ آقا گرفتی ما رو؟ همینجا پیاده میشم، کرایه هم با بارکد پرداخت کردم، بزن کنار آقا!
- گفتم بارکد؛ میدونستی ایده بارکد و بارکدخوان از کی بود؟



پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۴۰۲
وطن امروز | شماره ۳۹۶۹

طنز

آزادی بود، چند بار برایش غذا بردم خودم.
+ اون کارتون بود مردا! نکنه منظورت از بالای میدون آزادی، حلبی‌آباده؟
- اسمش حلبی‌آباد بود، خونه‌هاش ویلایی بود، مستشارای آمریکایی اونجا می‌نشستن، نزدیک مهرآباد بوده دیگه!
+ ایستگاه کردی ما رو؟ حلبی‌آباد رو تا حالا سرچ کردی؟ اصلاً این هیچی، شما چند سالت هست؟ به سنتون نمی‌خوره اینقدر پیر بشید.
- پیر چیه می‌گی برای خودت؟ فقط پنجاه سالمه و چکاپ سلامتیتم هم تازه دادم، سالم و قوی! عین مرحوم تختی. گفتم تختی، می‌دونستی تختی خوش کجا بوده؟
+ ول کن آقا، ول کن، همین بغل بزیند کنار.
- راستی میدونستی اسم قبلی میدون آزادی چی بود؟
- مستقیم، مستقیم دو نفر.
+ برای دو نفر کرایه... اوه اوه دوباره این یارو، ولش کن، پیاده بریم بهتر!
+! شما دو نفر، هیچ می‌دونستید زمان شاه فضاورد داشتیم؟
- آره، می‌دونیم، رئیسش ایده اولیه اینترنت از کی بوده؟ سوختش هروئین بوده، اون فضاوردی سوختش جلمده.



بوی آزادی

آوردند در عنفوان سده چهاردهم شمسی پس از هجرت، حکومتی بر ملک ایران بر اورنگ سلطنت جלו سیده بودند، پهلوی نام، گویند وجه تسمیه این اسم‌گذاری از آن باب بود که برای آنها رعیت جماعت به مثابه پهلوی یسارشان هم نبود. (العهد علی راوی) نقل است آنها قریب به نیم قرن بر کلیه سرزمین حکم راندند و خر مراد را سوار بودند و به هر کاری که نیت می‌کردند، حتی گاهی هم بدون قصد و همانطور هرتکی و از جهت خنده، با یک «هش»، سر خر را کج می‌نمودند و بدان سو گسیل می‌شدند، القصه مملکت بدین‌گونه پیش می‌رفت تا سنه ۱۳۵۷ که خر به سم‌سای افتاد و بیرون‌روش پیدا کرد و دیگر به نیکی راکب نمی‌داد، حتی روایت است شاه ایران فرت‌فرت پالان آن را تعویض می‌کرد ولی خر با یک عرعر (بار) و جفتک عتربکی از نوع آخرین فن معبد شانولین، سواری نمی‌داد که نمی‌داد.
این شد که شاه از برای تمدد و تمسک جستن و توسل به دامن کدخدای مملکت را وانهاد و مقداری فرار کرد. نقل است قبل از رفتن، بختیار نامی را به عنوان نخست‌وزیر به جای خود گماشت و گفت: «این، اینجا گرو باشه تا ما به دوری زده و بازگردیم» و در پاسخ بختیار که معتقد بود «این برای اشیا استفاده می‌شه» گفت: «هر کسی اعتقادات خودش رو داره». گویند بختیار پس از رفتن شاه با زدن بشکن، البته از نوع زیرپوستی و صامت، در نطق خود اعلام کرد: «هی... علیرغم میل باطنی‌ام من رئیس شدم» و در حالی که داشت می‌گفت: «هن مرغ تو فنام» به علت در دسترس نبودن ادوات سوخت و ساز مورد نیاز از قبیل منقل و وافور، شارژش تمام و خاموش گشت و دیگر هیچ نگفت، البته نتوانست که بگوید؛ وگرنه بسی جهد می‌کرد.
خلاصه بختیار که البته برخی وی را «توکر بی‌بختیار» هم نام نهاده‌اند، پس از تزیین بوق و برای محکم‌کاری کشیدن بوق و چند بوق دیگر، توپ‌توپ شده بود گفت: «فکر کردید من کم‌الکی‌ام» و امر کرد تا فرودگاه را ببینند تا طیاره‌ای نتواند بدان‌جا بیاید و حتی در کمال ناباوری از آنجا برود.
در تاریخ ذکر شده است مردم از آنجایی که بعد از انتظار ورود رهبرشان بودند در جواب بختیار بعد از گفتن «برو بابا مرتیکه ما فنگی شیرهای» شعار سر دادند: «وای به حالت بختیار، اگر امام فردا نیاد» بختیار که حسایی به خود ترسیده بود، لرزان‌لرزان گفت: «اوه هم‌ماش پرید، داداش! مژاژ نمودم تا دوره‌می شد باشیم، من شگ کنی باشم؟ اشلا فرما اینم شا... نه، چیزکلید» و سپس برای تعویض لباس خود خارج شد. و این شد که در نهایت، فرودگاه با بوی گل سوسن و یاسمن به روی رهبر محبوب خلق باز شد و وی پس از سال‌ها دوری و نفی بلد از خاک وطن به کشور بازگشت.

ما می‌ریم آمپول بزینیم...

نفتکش انگلیسی قبل از ترکیدن چه گفت و چه شنید؟

به‌گزارش المیادین، نفتکش انگلیسی که چند روز پیش توسط نیروهای مسلح یمن هدف قرار گرفت، حامل سوخت برای جنگنده‌های اسرائیلی بود و تازه دو کشتی انگلیسی و آمریکایی هم برای حفاظت، آن را همراهی می‌کردند. و باز به‌گزارش همان المیادین مذکور، به‌محض نزدیک شدن نیروهای یمنی و شروع درگیری، هر دو کشتی حفاظتی شجاع متواری شده و نفتکش انگلیسی را با سرزنشش تنها گذاشتند. گفت‌وگوی زیر آخرین مکالمات نفتکش انگلیسی با کشتی‌های حفاظتی، قبل از ترکیدنش است:
نفتکش: فرزندان شجاع ملکه! بیدارین داداشا؟
محافظ انگلیسی: به گوشیم، کاری داشتی؟
نفتکش: داداش تا اینجا سفر خیلی خوش گذشت؛ گفتیم، خندیدیم، فقط الان داریم می‌رسیم به دریای سرخ. یکم خطریه، خواستم خیالم راحت باشه که حواستون جمعه.
محافظ انگلیسی: عه؟! داداش این چه حرفیه؟ اصلاً ملکه اون لحظات آخر عمرش، من رو کشید یه گوشه‌ای و گفت: «حواس‌تون خیلی به این نفتکش‌های من باشه»، برو جلو خیالت تخت.
نفتکش: خب خیالم راحت شد، مطمئنم الان روح ملکه هم از این دنیا نظاره‌گر ماست، بر و بیج آمریکایی! صدام رو دارید؟... الو... صدا می‌داده؟
محافظ آمریکایی: به گوشم؛ ببخشید، اینجا بچه‌ها پارٹی گرفتن، یکم باید بلندتر صحبت کنی.
نفتکش: آقا داریم می‌رسیم به دریای سرخ‌ها، می‌خواهی موقتاً پارٹی رو تعطیل کنی، بعد که رد شدیم، همه با هم جشن می‌گیریم.
محافظ آمریکایی: نترس عموجون، ما وسط پارٹی هم حواسمون کاملاً جمعه. به موشک‌ها و سامانه‌هایی برای دفاع ازت بهمون دادن که اصلاً هیولا؛ خیالت تخت دایی.
نفتکش: خب پس شانس حسایی با ما یاره... اوه اوه! بچه‌ها من دارم اخطار دریافت می‌کنم، چکار کنم؟
محافظ آمریکایی: یا لیتکلن کبیرا! ولش کن، جوابش رو نده.
نفتکش: چجوری جوابشون رو ندم؟ میان سمت‌مون خب.
محافظ آمریکایی: خب گوش رو بده دستت یکی از خمه، بهشون بگه کاپیتان سر نمازه؛ قطعاً ول می‌کنن.
نفتکش: دیگه خیلی دیره، نیروهاشون دارن میان سمت‌مون؛ همون بمب‌های هیولا رو پرتاب کن... عه؟!
چرا داری دور می‌زنی کشتی آمریکایی؟
محافظ آمریکایی: داداش من دستشویی گرفته، اینجا جلوی جمع خجالت می‌کنم، با اجازه برم همین آبراه پشتی کارم رو بکنم، میام.
نفتکش: عه؟! کشتی انگلیسی تو کجا می‌ری؟
محافظ انگلیسی: نگاه! این دستشویی‌های آبراه پشتی هم دوره، هم راهش تاریکه؛ منم با آمریکایی تا اونجا می‌رم که ترسبه. تو مقاومت کن ما الان میایم.
نفتکش: پس روح ملکه چی؟
محافظ انگلیسی: ای تو روح ملکه!
روح ملکه از آن دنیا: آقا این نفتکش که دیگه کار من نبوده! چرا سرب داغشو تو حلق من می‌ریزی؟
.....

کار خودمونه

ترامپ می‌خواهد چکاره شود؟

اجازه ما دوست داریم در آینده president شویم. از آنها که امضای‌شان شبیه نوار قلب نامیزان است. ددی‌مان می‌گوید در USA هر چقدر شیش بزیند، شانس‌تان برای president شدن بیشتر است. میدون هستی‌د اگر فکر کنی ما از هم‌کلاسی بایند، خل و چل‌تر هستیم، تا حالا کسی روی دست بایدن بلند نشده است. او خرشانس است و با اشباح هم حرف می‌زند. ما می‌خواهیم در آینده، برج‌های دوقلو را بترکانیم و سه هزار نفر را بفرستیم آن دنیا. برای سیاه کنی، پسر صاحبخانه ما که تازه ارشدش را گرفته، نماینده می‌شود. آن وقت شاید برای تو هیچ گشایشی نباشد اما زندگی ما را از پهنا می‌گشاید و حتی شاید صاحبخانه آنقدر زود زده شود که بتوانیم خانه را از او بزخر کنیم.
حالا که تا اینجا آمده‌ای و دل به حضرت حافظ داده‌ای، شاید بخواهی بدانی نامزد اصلح کیست؛ پس به اندازه همین یک بیت و پولی که داده‌ای، تو را راه می‌نمایانم.
در این زمانه و انفا که هر دل‌بندی نامزد نمایندگی شده، باید با آگاهی رای داد و از لعن حسود و لعن دشمن خود را وارها. چرا که هر که بر سر راهت قرار می‌گیرد، یک نامزد بالقوه، کمان کشیده و در کمین است. پس نباید فریب هر نامزد را که در مترو جا برای دیگران خالی می‌کند، یا کرایه تاکسی دیگران را حساب می‌کند، خورد و باید دانست که در زمان تیره‌حالی کدام نامزد کاری از ما خواهد گشود. روزهای خوبی در انتظار توست. در تعرفه رای خود عدد ۱۴۷۲۹ را بنویس و به خدا توکل کن!
(بساطم رو گرو گرفته، گفته با برایش تبلیغ کنه، یا می‌اندازم بیرون، دمت گرم ای صاحب فال)

کارگشای روزهای تیره‌رایی

دلا همیشه مزین لاف زلف دل‌بندان
چو تیره رای شوی کی گشایدت کاری

چالش مصراع سوم

در فجر و بهار چهل و پنج
گویا دل ما رفته بسی غنچ
فتنه به فنا رفت و از آن سو
وضیعت US شده برغنچ

فتنه به فنا رفت و از آن سو
شد دست پلید پهلوی رو
بالانی و ممرضا و ربیض
آدم که نبود بود؟ پس کو؟

پالانی و ممرضا و ربیض
کردند همه ز استرس غش
گفتند که خسته‌اند و بیمار
تا در بیرون بی خط و خش

گفتند که خسته‌اند و بیمار
تا لول شوند و باز تیمار
رفتند پی ساقی صهیون
با منقل دست چندم این‌بار

رفتند پی ساقی صهیون
گفتند به ما کمک کن اکنون
ملت زده مشت آنچنانی
گشته پک و پوزمان پر از خون

ملت زده مشت آنچنانی
در او نه رمق مانده نه جانی
مانند ترامپ، لایالی
هم خل شده‌است هم روانی

همه کار خودمان است

حرف است که توی ذهنم در فوران است
با این همه نیت ورک مجازی چه نهان است؟!
ای مردم در جهل! پنداید ترامپ!
آن شخص که آگاه به اسرار جهان است
ماندیم چه غمبار دران خاور وسطی!
خالی بکنیدش که دگر قاتل جان است!
با داعش و النصره و القاعده و غیر
گردان ترور ساخته شد، این که عیان است
این قدر هزینه که شده، دود شده، وای!
کو هشت تریلون؟! که عجیبانه گران است
از آن شوی سپتامبر به این ور، همه از ماست
چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است؟!
در کسب منافع، همگی خوب زرتنگیم
این است حقیقت: همه کار خودمان است



مستور حکیم اولیاه دادگاه راه علیه اسرائیل



گول



گره نره جای خود، رویاه هم مکار بود
خوردی از پینوکیو آن بچه گامگول
خورده خنگول از همه اهل زمین انواع گول
جالب است اینکه زده روزی تو را خنگول گول
بوده بهر پول اغلب هر که گولی خورده است
خورده‌ای اما تو صد بار از خود شنگول گول

ضمیمه طنز راه راه کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی

دبیر سرویس نشر: رامین زارعی
دبیر سرویس شعر: عباس تافته
دبیر سرویس کارتون: سید محمدجواد طاهری
صفحه‌آرا: علی شهیازی
راههای ارتباطی: @ @ @ @
ما را در شبکه‌های اجتماعی
با نشانی tanzym-ir دنبال کنید!

جوابگوی هفته

طرح استیضاح نتانیا هو روی میز کنست.
نتانیا هو این همون میزی نبود که همه گزینده‌ها روش بود واسه ایران؟

مقتدر هفته

یمن: ما یک کشتی باربری نظامی آمریکایی را در خلیج عدن با موشک هدف قرار دادیم.
اینجوری داره به ضرر یمن تموم میشه! باید بابت مصرف‌شدن موشک‌هاشون از آمریکا خسارت بگیرن.

توهم هفته

جو بایدن در یک سخنرانی عمومی، در میان حضاران در سالن، وزیر بهداشت آمریکا را که در واقع آنجا نبود، «دید».
تقصیر پزشک‌ش که بهش نگفته قرصاشو باید بشوره و بعد بخوره!

واقاحت هفته

رئیس بیمارستان گاندی از معاون اول خواسته پول بازسازی رو تامین کنه.
رئیس از معاون خواسته هزینه‌ها رو بلاه معاون کی باشه که مهم نیست مهم اینه رئیس دستش تو جیبش نره.

اعتراض هفته

اسرائیلی‌ها مقابل منزل نتانیا هو دست به تظاهرات زده و خواستار امضای توافق مبادله اسرا شدند.
زن نتانیا هو: بنیامین بیچاره، باز میگی نواره؟ نوار که پا نداره!

متن فلسفی هفته

بانک مرکزی: نوسانات بازار ارز گذراست.
چون می‌گذرد غمی نیست ولی تا بگذرد درد کمی نیست!